**دين عين سياست يا فوق سياست**

**اسماعيل روحاني**

**در اين مقاله آقاي مهندس اسماعيل روحاني سعي مي‌كند پاسخي بينشي به نارسايي‌هاي موجود بدهد و در اين راستاست كه از ائمه طاهرين و انديشمندان انقلاب مشروطيت بويژه علامه محلاتي الهام مي‌گيرد. وي به اولويت محتوا بر شكل و به عبارتي باطن بر ظاهر اشاره مي‌كند. مرحوم آيت‌الله طالقاني در توشه‌گيري خود از سوره آل‌عمران در كتاب «پرتوي از قرآن» مي‌گويند شكل حكومت اسلامي در قرآن نيامده، بلكه شكل حكومت تابعي از درجه تكامل اجتماعي آن جامعه است. به نظر مي‌رسد منظور مرحوم طالقاني اين باشد كه ما بايد دنبال راه رشد و تكامل باشيم. همان‌طور كه حضرت يوسف با توجه به موحد بودنش در يك كابينه بت‌پرست وزير دارايي مي‌شود و امام‌رضا در پي‌راه رشد، وليعهد مأمون مي‌شود. مرحوم مدرس گفت سلطنت احمدشاه قاجار از جمهوري رضاخان مترقي‌تر است، چرا كه محتواي احمدشاه اين بود كه با قرارداد استعماري وثوق‌الدوله معروف به 1919 مخالف بود ولي رضاخان آمده بود كه آ‌ن قرارداد خائنانه را جامه عمل بپوشاند. اميد است خوانندگان با اين بحث، برخورد فعال داشته باشند.**

هدف از بحث در اين نوشتار پرداختن به نقش دين در ساختار اجتماعي و حكومت جوامع انساني است و اين‌كه آيا دين عين سياست است و سياست عين دين و رابطه دين با حكومت چه نوع رابطه‌اي است؟ آيا هدف از تشريع اديان اين است كه اين احكام به‌عينه شاكله حكومت است، يا بودن در برنامه حكومت و يا اين‌كه دين يك الگو و ميزاني است كه جهت‌گيري ضوابط و قوانين جاري حكومت همواره در جهت آن حركت مي‌كند؟ ازسويي چون جامعه مجموعه‌اي ثابت و غيرقابل تغيير نبوده و با مرور زمان ويژگي‌هاي فردي و اجتماعي جوامع همواره در حال دگرگوني است و به‌جز اصول ثابت اخلاقي كه فطري انسان است و در همه حال ثابت مي‌ماند (مانند صداقت، عدالت، محبت، نوع‌دوستي و ديگر صفات)، با گذشت زمان دچار تحول مي‌شود، نتيجه آن‌كه قوانين و روابط اجتماعي متغير بوده و بايد با گذشت زمان تحول يابد تا پاسخگوي نيازهاي جامعه باشد. حال اگر احكام دين ثابت بمانند با تحول جامعه كه در حال دگرگوني است سازگاري ندارد، پس نگرش درست به احكام و مقررات اسلامي بايد نگاهي روح‌ياب، تغييرپذير و متحول با مقتضيات زمان داشته باشد. شايد با اجتهاد بتوان اين تضاد را رفع كرد. بحث ما تطبيق قوانين اجتماعي با احكام اسلام نيست، بلكه بحث كلي‌تر اين است كه ‌آيا در شرايط امروز جهان پياده‌كردن اسلام حتي با تغييراتي كه ضروري است به كمك اجتهاد پويا و متحول امكان دارد يا نه؟ به عبارت ديگر آيا معني حكومت اسلامي اين است كه همه قوانين آن مو به مو اجرا شود يا اين‌كه حكومت به صورت جمهوري و با مديريت برگزيدگان مردم و تدوين قوانيني مترقي، پيشرفته و متناسب با جهان و قابل تعامل با ديگر جوامع بشري، تشكيل مي‌شود و تنها بايد اين قوانين، مخالف با احكام و مقررات اسلام نباشد در اين صورت اسلام مستقيماً حكومت ندارد، بلكه ايدئولوژي اسلام بر چگونگي حاكميت دولت نظارت دارد و حكومت در جهت ايدئولوژي اسلام حركت مي‌كند و گام به گام به‌سوي اسلامي‌شدن از نظر فرهنگ، اخلاق و معنويت مي‌رود. به عبارتي حكومت جهتي اسلامي دارد و در جهت اسلامي‌شدن در حركت است.

اصولاً انديشه اسلامي به دو صورت مي‌تواند در حاكميت مداخله كند: 1ـ مستقيماً نهادينه‌شده و عيناً مباني حكومت مطابق الفعل بالفعل اسلامي باشد. 2ـ غيرمستقيم با يك احاطه بيروني و مافوق حكومت، راهبري و هدايت‌ فكري حكومت را در دست داشته باشد. حال به بررسي اين دو حالت مي‌پردازيم و اين‌كه كدام‌‌يك ما را به مقصود، يعني تحقق جامعه اسلامي مي‌رساند.

\*\*\*

ابتدا به بررسي اين مي‌‌پردازيم كه يك دولت جهت تحقق آرما‌ن‌هاي خود به چه لوازمي وابسته است. بي‌شك جهت اجراي هر ايده و آرماني لازم است ابتدا مقدمات و لوازم كار را بررسي و فراهم كنيم و در غير اين صورت هيچ فكري به نتيجه مطلوب نمي‌رسد. بايد پيش از تأسيس يك دولت راهكارهاي اجرايي را در طول اجرا بررسي كرد. مسئله جمهوري اسلامي مسئله‌اي است داراي اهميت شايان كه در جهان امروز موضوعي است بديع كه چشم جهانيان به آن متوجه است. اصول حكومت عبارتند از: الف ـ رهبران، پيشوايان و مديران جامعه. ب ـ مردم ج ـ قانون د ـ شرايط جهاني كه حكومت در بستر آن شكل مي‌گيرد.

بي‌شك رهبران و بانيان دولت اسلامي بايد خود جامع شرايط عيني علوم، معارف، اخلاق و فرهنگ اسلامي و آگاهي به مسائل جامعه‌شناختي جهان معاصر خود باشند و مردم بايد از اسلامي كه قائمه حاكميت جامعه است و قصد تشكل حكومت آن را دارند آگاهي‌هاي علمي داشته و متخلق به اخلاق اسلامي باشند، به عبارت ديگر زمينه پذيرش اين حكومت را داشته باشند. تجربه در انقلاب‌هاي مسلمانان و نيز كشور ما گوياي آن است كه مردم ‌آماده پذيرش آن دگرگوني‌ها نبوده‌اند و ابتدا به تفكري دل بسته‌اند. سپس در جهت اجراي آن آرمان و عقيده حركت كرده‌اند. حتي علت شكست اسلام از نظر تشكيل حكومت در صدر اسلام اين بود كه جامعه آ‌ن روز جزيره‌العرب باوجود تغييرات محيرالعقولي كه در اخلاق به دست آورد، پس از رحلت پيشواي بزرگ اسلام، جامعه مسلمين به عقب بازگشت يا به‌اصطلاح عروبت پس از رحلت، و شد آنچه شد و اين نبود مگر به‌دليل اين‌كه جامعه با عمق انديشه‌هاي والاي بنيانگذار مكتب آن‌گونه كه بايد و شايد آگاهي كافي نداشت. در نهضت مشروطيت نيز همين اتفاق افتاد و پيش از اين‌كه مردم به اهداف نهضت و ارزش‌هاي دموكراسي و حكومت مردم آگاه شوند و بدانند مشروطه چيست نهضت سريع به پيروزي رسيد، ولي جامعه رشد شايسته جهت پذيرش اين نهضت را نداشت. در انقلاب اسلامي كشورمان، سرعت پيروزي انقلاب به حدي بود كه مردم، با فرهنگ پيش از انقلاب، پا به دوره‌اي جديد گذاردند كه قوانين متناسب با اين حكومت موجود نبود و ديديم كه سال‌ها اين نابساماني ادامه داشت و در بسياري زمينه‌ها هنوز ادامه دارد. قوانيني كه ستون فقرات يك حكومت است بايد متناسب با شرايط زمان و قابل اجرا و تعامل با جوامع موجود جهان باشد. در يك كلام مي‌توان جمهوري اسلامي‌اي داشت بدون جامعه‌اي با فرهنگ، معارف، اخلاق اسلامي و در مقابل جامعه‌اي اسلامي داشت بدون نام جمهوري اسلامي. اگر جامعه از فرهنگ و اخلاق اسلامي برخوردار باشد خود به خود ساختار آن حكومت از ويژگي‌هاي جامعه نشأت مي‌گيرد و در جهت آرمان‌هاي اسلامي حركت مي‌كند. مشاهده شرايط اجتماعي در كشورهاي غربي نشان مي‌دهد در انگلستان كه رژيم سلطنتي است آزادي، حقوق اجتماعي، عدالت و حقوق شهروندي به مراتب از بعضي كشورهايي كه رژيم جمهوري دارند بيشتر به چشم مي‌خورد و اين نشان‌دهنده نقش انديشه‌ها و بينش‌هاي جامعه و تأثير آن در حكومت است.

اما در زمينه انديشه پيشوايان و حاكمان مي‌بينيم كه در جهت تحقق ارزش‌هاي اسلامي به‌تدريج حركت كردند، نمونه آن سيره پيامبر اكرم و اميرمؤمنان در دوران كوتاه خلافت خويش بود. پيشوايان اسلام و ائمه طاهرين به حكومت اسلامي تنها برپايه آگاهي مردم و فراهم‌بودن زمينه حكومت اسلامي اعتقاد داشتند. به همين جهت با انقلاب‌هايي كه در دوران حكومت اموي رخ داد روي خوش نشان ندادند و اين نهضت‌ها را همراهي نكردند اين تنها به آن دليل است كه جامعه از معارف اسلام دور افتاده بود و آماده پذيرش اسلامي كه مقصود صاحب شريعت بود نبودند. در حديثي از امام صادق آمده كه: «شيعه مكتب مظلوم تاريخ تا پايان جهان همچنان مظلوم و غريب خواهد ماند.» شايد منظور امام صادق اين باشد كه تحقق حكومت حقيقي اسلام شرايط خاص خود را دارد. به عبارت ديگر در صورتي كه اسلام به‌عنوان ايدئولوژي در طول تاريخ، پويايي خود را حفظ كرده و بر قلوب مردم حكومت كند و همواره هشداري باشد براي دولت‌ها بهتر مي‌تواند جامعه را اسلامي كند، درحالي‌كه اگر اين ايدئولوژي به حكومت تبديل شد و توفيق كامل نيافت آخرين اميدهاي جوامع بشري به يأس تبديل مي‌شود. دليل ديگر اين‌كه ايدئولوژي بدون حكومت نقش مؤثرتري دارد اين است كه تجربه تاريخي‌‌اي است كه در تاريخ رخ داده و اين‌كه اسلام پايه‌گذار تمدن بزرگ و گسترده‌ اي شد تنها به دليل انديشه و تفكر اسلام (انديشه‌اي پويا) بود نه حكومت‌ها.

در قرن معاصر و با ورود كشور به دوره جديد سياسي كه با نهضت مشروطه شروع شد عقيده پيشوايان و نظريه‌پرداران اين خيزش اجتماعي مانند آخوند خراساني، علامه محلاتي و علامه ناييني اين بود كه چون در دوران غيبت دست ما از حكومت الهي امام معصوم كوتاه است، حكومت از آن مردم و با آراي ملت و به زمامداري نمايندگان برگزيده مردم مي‌باشد و چون اين حكومت مشروطه در جهت نفي استبداد و تأمين آ‌زادي، عدالت اجتماعي و حقوق ملت حقه مي‌باشد حكومتي است مطلوب و مشروع. علامه محلاتي، انديشمند انقلاب مشروطيت، مشروطه را از آن رو واجب مي‌داند كه با استبداد مخالف بوده و ضامن حقوق خدادادي ملت است و اركان اين حكومت را نمايندگان مردم مي‌داند. از ديدگاه اين عالم و انديشمند اجتماعي در حكومت مشروطه علما نقش هدايت، ارشاد و نظارت دارند و در صورت انتخاب مردم جهت نمايندگي و زعامت فرقي بين علماي دين و افراد صالح آگاه به مسائل سياسي و اجتماعي قائل نيست. از ديدگاه محلاتي حكومت، ولايت ديني و شرعي نداشته و مسئولان مملكتي تنها امانتداران مردم در امر حكومت هستند. اين تفكر تا حدودي با «سياست عين ديانت» منطبق نيست. ديگر پيشوايان ديني ـ سياسي هيچ‌يك مدعي حكومت اسلامي نبودند، نمونه آن سيدجمال‌الدين اسدآبادي، آخوند خراساني، علامه محلاتي، علامه ناييني، آيت‌الله مدرس و ‌آيت‌الله كاشاني هستند. حتي در جريان نهضت ملي‌شدن صنعت نفت و حكومت دكترمصدق و فرار شاه از ايران و نفوذ فوق‌العاده مرجع شيعيان مرحوم آيت‌الله بروجردي كه ظاهراً شرايط براي اعلام دولت اسلامي فراهم بود، اما اين مرجع روشن‌بين به علت عدم شرايط از اين كار سر باز زد. حتي هدف مرحوم مدرس از اين‌كه سياست ما عين ديانت ماست بيشتر متوجه اين انديشه بود كه حكومت بايد از انديشه و ايدئولوژي اسلامي الگوبرداري كرده و در جهت اين هدف حركت كند.

اميرالمؤمنين كه ولايت برحق او مسلم بود تا وقتي مردم به اصرار و فشار با او بيعت نكردند خلافت ظاهري را نپذيرفت. اين خود دليل ديگري است كه حكومت با رضايت، بيعت و رأي ملت تحقق مي‌پذيرد. در يك كلام در جامعه‌اي كه حاكميت و مردم (دو ركن مهم جامعه) آمادگي و شرايط جامع جهت تشكيل حكومت را نداشته باشند حكومت از ايدئولوژي ديني به‌عنوان ابزار استفاده مي‌كند و به‌جاي اين‌كه دين به سياست خط بدهد سياست بر دين سلطه يافته و از دين جهت قدرت و حاكميت استفاده كرده و حكومت را با نام دين توجيه مي‌كند. در اينجا دين از حالت پويايي كه لازمه انديشه است فرو افتاده، قانوني ثابت، راكد و نهاينه مي‌شود، اما در صورتي كه جامعه از نظر انديشه اسلامي پويا باشد حاكميت را شكل و جهت مي‌دهد. به تعبير زنده‌ياد شريعتي، انديشه تا زماني‌كه به‌عنوان ايده و تفكر آزاد است و وابسته به قدرت نيست پويا مانده و به حركت خود ادامه مي‌دهد، اما اگر ايدئولوژي در قيد حكومت گرفتار آيد در جهت جريان قدرت قرار گرفته و در درازمدت از هويت خود تهي مي‌شود، يعني تبديل انديشه پويا به جريان ايستا يا تبديل ايدئولوژي به نهاد(Institution) مي‌توان در درازمدت در يك حكومت آزاد مردمي زمينه‌هاي بسط تفكر اسلامي را فراهم كرد تا به‌تدريج حكومت اسلامي تحقق يابد. (به تعبير مرحوم مهندس بازرگان حركت گام به گام)

در پايان بايد اشاره كرد اگر شرايط فرهنگي ـ علمي در زمينه تشكيل حكومت اسلامي نباشد جمهوري اسلامي موجود اسمي، كارايي لازم را جهت پياده‌كردن اسلام راستين ندارد.

در صورتي‌كه ايدئولوژي اسلامي بر حكومت نظارت داشته و خود مستقيماً در حكومت دخالت مستقيم نداشته باشد مزاياي زير را در بر خواهد داشت:

1ـ اسلام با انديشه پوياي خود و آزاد از گزند قدرت به پويايي و حركت خود ادامه داده و به‌عنوان الگو در رأس حكومت وظيفه راهبري را به‌عهده خواهد داشت.

2ـ اسلام به‌عنوان يك مكتب آرمانخواه، مسلمانان و همه آزادگان جهان را به‌سوي خود جلب مي‌كند.

3ـ در اين حالت خطاها و نارسايي‌هاي حكومت به پاي اسلام گذارده نمي‌شود و حكومت از ايدئولوژي و آبروي اسلام در جهت توجيه اعمال خود هزينه نمي‌كند.

4ـ حكومت به‌تدريج و گام به گام آرمان‌هاي اسلام را شناخته و متناسب با ظرفيت اجتماعي جامعه، آنها را به مرحله اجرا درمي‌آورد.

5ـ حكومت در حركت خود آرمان‌هاي اسلام را هدف گرفته و در جهت رسيدن به آنها گام برمي‌دارد.

\*\*\*

برگرديم به شرايطي كه در حال حاضر در آن قرار داديم. در اين سال‌ها مراحلي را با همه نشيب و فرازها گذرانده و به اينجا رسيده‌ايم و به دلايلي كه شرح آن رفت به آنچه شايسته و بايسته است نرسيده‌ايم و با آن جامعه فاصله زيادي داريم. در يك كلام كاستي‌هاي ما نشان‌دهنده اين واقعيت است كه ما مشكل فرهنگي داريم و ديگر نارسايي‌هاي ما به اين مشكل برمي‌گردد. براي حل اين مشكلات فراگير يك انقلاب فرهنگي در سطح ملي با مشاركت آحاد ملت ضرورت دارد. اين نهضت فكري و اجتماعي بايد توسط رهبران و سياستگذاران اعلام و به شرح زير آغاز شود:

الف ـ همه سياستمداران، علما، مراجع، دانشگاهيان، كارشناسان و نخبگان كشور را فراخوانيم و ‌از آنها ياري بجوييم.

2ـ علل اشتباهات و ناكامي‌هاي سي‌ساله را با ذكر دليل و با رعايت انصاف و نقدپذيري براي مردم بيان كرده، به خطاهاي خود اعتراف و از ملت پوزش بخواهيم كه اين حركت نشانه شجاعت، بينش سياسي، حق‌طلبي و بزرگواري و غيرت در داخل كشور و جهان خارج خواهد بود. با اين عمل اسلام بزرگ را تبرئه كرده و ثابت مي‌كنيم كه:

اسلام به ذات خود ندارد عيبي هر عيب كه هست از مسلماني ماست

3ـ راه‌حل برون‌رفت از اين تفرقه‌ها، دسته‌بندي‌ها و اختلاف‌ها رسيدن به يك وحدت رويه سياسي است و آن تنها در سايه تسامح، تساهل،‌ گذشت و بلندنظري به‌دست مي‌آيد. بايد از يك رويه سياسي متحد كه افكار بيشتر مردم و جناح‌ها را با خود داشته باشد به‌عنوان منشور فرهنگي، اخلاقي همچون روزهاي آغاز انقلاب پيروي كنيم.

4ـ به انتقادات گروه‌ها، احزاب و طبقات اجتماعي توجه كرده و با احترام به افكار آنان خاصه جوانان كه آ‌ينده‌سازان كشورند و باوجود فداكاري‌هاي بي‌نظيرشان به آنان بي‌توجهي شد، بار ديگر اين خيل عظيم را كه هريك از موشكي كارسازترند دريابيم وگرنه اين همه جوشش و قدرت به بيراهه مي‌رود.

5ـ احترام به پيشگامان، دلسوزان و بزرگان انقلاب و كشور.

6ـ در سياست خارجي تجديدنظر كرده، با خوش‌بيني و اجتناب از عمل به‌مثل به استقبال تعامل با آنها برويم كه اين حسن‌نيت دشمن را از دوست جدا، دشمن را رسوا و دوستان را اميدوار مي‌كند و از اين تعامل، ملت بهره فراواني مي‌برد. در يك كلام آنچه نسل امروز، از انقلاب مي‌خواهد برآورده نشده و دليل مخالفت و انتقادها بيشتر اين است كه كار فرهنگي شايسته درخور اين حركت عظيم صورت نگرفته و به صاحبان انديشه و كارشناسان، خاصه جوانان اجازه ابراز عقيده داده نشده است. توجه نكرديم زيربنا و اساس يك جامعه و ملت مترقي و پيشرفته فرهنگ‌، دانش، معرفت و اخلاق است و در اين زمينه كم‌‌كاري صورت گرفته. هركس درباره اعتقادات ديني نظري دارد كه با نظر زمامداران و متصديان حكومت موافق نبود بي‌درنگ بر آن اعتقاد و صاحب عقيده، انگ بي‌ديني و تهمت دشمني نزنيم كه اين به جامعه و انقلاب خسارات زيادي مي‌زند. يادمان نرود كه هر پيشرفت و رشدي در افكار و انديشه‌هاي جوامع اسلامي در طول تاريخ اسلام زماني رخ داده كه آزادي انديشه وجود داشته است. بايد مردم را از خود بدانيم، آنان را تحمل كنيم و باور كنيم كه: «يدالله مع الجماعه»